اقدامات آمریکا آشکار کرده است که واشنگتن بیش از ایران از تشدید تنش‌ها می‌ترسد نه فقط برای الان، بلکه برای آینده. از آنجا که هرگونه اقدام نظامی علیه ایران خطر ورود به نردبان تشدید تنشی را دارد که ایالات متحده نمی‌خواهد از آن بالا برود، حتی حملات تلافی‌جویانه نیز دیگر بخشی از استراتژی آمریکا به نظر نمی‌رسد

رابرت کیگان تحلیل کرد؛ قدرت مسلط در خاورمیانه نه آمریکا و نه اسرائیل بلکه ایران خواهد بود

برآمدن ایران

یادداشت

رابرت کیگان
عضو ارشد بروکینگز

سال‌ها، ایران با موازنه قدرتی در خاورمیانه مواجه بود که علیه آن بود. این منطقه تحت سلطه یک ابرقدرت متخاصم آمریکایی، یک اسرائیل مسلح به سلاح هسته‌ای و بازیگران منطقه‌ای مهمی- مصر، عربستان سعودی و امارات متحده عربی- بود که از نظر استراتژیک و اقتصادی با ایالات متحده همسو بودند.

امروز ایران در شرایط کاملاً جدیدی قرار دارد. این کشور با یک ابرقدرت (آمریکا) و اسرائیل رو در رو شده، در برابر ضربات پیشرفته‌ترین سلاح‌های آنها مقاومت کرده و بیش از پیش قدرتمند شده است. در نتیجه، ایران ساختار و توازن قدرت خاورمیانه و خلیج فارس را به طور کامل تغییر داده است. قدرت غالب در منطقه از این پس ایران خواهد بود، نه ایالات متحده یا اسرائیل. کشورهای همسایه در حال حاضر در حال تطبیق خود با این واقعیت جدید هستند. قدرت‌های دورتر نیز این کار را خواهند کرد. سال‌هاست که برخی از کشورهای جهان بر این باور بودند که با ایرانی در تنگنا قرار گرفته سر و کار دارند. اکنون جهان متوجه خواهد شد که ایرانِ آزاد شده چه شکلی است.

ایران نیازی به توافق با ایالات متحده ندارد. این فرض رایج که ایران ضعیف در نهایت مجبور خواهد شد تا حدودی با قدرت آمریکا کنار بیاید، تنگه هرمز را باز کند و به اقتصاد آسیب دیده خود رسیدگی کند، اشتباه از آب درآمده است. جمهوری اسلامی ایران به ندرت ضعیف‌تر یا آسیب‌پذیرتر از دو سال گذشته به نظر رسیده است. فوریه گذشته، رئیس جمهوری ترامپ کمپین «فشار حداکثری» تحریم‌های بین‌المللی خود را تمدید کرد که به اقتصاد ایران آسیب جدی وارد کرد و میلیاردها دلار از درآمد دولت را کاهش داد. سپس اسرائیل و ایالات متحده در ماه ژوئن جنگ ۱۲ روزه را برای نابودی تأسیسات هسته‌ای ایران آغاز کردند. سپس در ماه فوریه، ایالات متحده و اسرائیل جدیدترین جنگ را با ترور رهبر انقلاب و اکثریت قریب به اتفاق مقامات ارشد آن آغاز کردند و پس از آن بیش از پنج هفته حملات بی‌وقفه به قابلیت‌های نظامی ایران انجام شد.

پاشنه آشیل امریکا

با این حال، در تمام این مدت، ساختار ایران پابرجا مانده و هیچ امتیازی نداده است. برعکس، ایران پاشنه آشیل آمریکا را آشکار کرد: آسیب‌پذیری همسایگان ایران. نقطه عطف اصلی در اواسط ماه مارس رخ داد، زمانی که اسرائیل به میدان گازی پارس جنوبی ایران حمله کرد و ایران نیز به مجتمع راس لفان قطر، بزرگ‌ترین تأسیسات گاز طبیعی مایع جهان، حمله تلافی‌جویانه‌ای انجام داد.

این حمله نشان داد که اگرچه ایران آشکارا نمی‌تواند ایالات متحده را در یک جنگ هوایی شکست دهد، اما موشک‌ها و پهپادهای ایرانی می‌توانند به زیرساخت‌های نفت و گاز خلیج فارس آسیب کافی وارد کنند تا جهان را در یک بحران اقتصادی طولانی مدت فرو ببرد. کشورهای خلیج فارس بلافاصله این موضوع را درک کردند و ترامپ نیز این را فهمید. او حملات به اهداف انرژی ایران را متوقف کرد، به اسرائیل دستور داد و خیلی زود بدون گرفتن حتی یک امتیاز از ایران، کمپین بزرگ‌تر را متوقف کرد.

از آن زمان و با وجود تهدیدهای فراوان، ترامپ حتی یک بار هم دستور حمله دیگری به زیرساخت‌های انرژی ایران نداده است. همین موضوع به تنهایی برای تغییر موازنه قدرت بین ایران و ایالات متحده کافی بود. از آوریل تا ماه گذشته، ترامپ بارها تهدید به حمله گسترده دیگری علیه ایران کرد. هر بار، ایران تهدید به تلافی می‌کرد، کشورهای خلیج فارس در مورد عواقب آن هشدار می‌دادند و ترامپ عقب‌نشینی می‌کرد. با سومین یا چهارمین بلوف، تهران به این نتیجه رسید که ایالات متحده دیگر آماده نیست تا ایران را در نردبان تشدید تنش دنبال کند. ترامپ این موضوع را زمانی که در اواسط ژوئن خاطرنشان کرد ادامه جنگ منجر به «فاجعه اقتصادی» و احتمالاً حتی «رکود» خواهد شد و او نمی‌خواهد رئیس جمهوری هربرت هوور شود، روشن کرد. از آن زمان، ترامپ با ناامیدی قابل توجهی تلاش کرده است تا به این درگیری پایان دهد. یادداشت تفاهمی که ایالات متحده و ایران در ماه ژوئن امضا کردند، این واقعیت را منعکس می‌کرد. اگرچه این یادداشت تفاهم برای حفظ آبروی ایالات متحده تا حد امکان تدوین شده بود، اما پیروزی آشکاری برای ایران بود. در این یادداشت تفاهم اعلام شده بود که هیچ کشور دیگری «ترتیبات لازم» را برای «عبور ایمن کشتی‌های تجاری» از تنگه هرمز فراهم نخواهد کرد. ایران در گفت‌وگو با عمان، بدون واسطه آمریکا، اداره تنگه را «مطابق با قوانین بین‌المللی قابل اجرا و حقوق حاکمیتی کشورهای ساحلی» تعیین خواهد کرد.

این یادداشت تفاهم خواستار بازگشت به وضعیت قبل از جنگ نبود. همچنین درمورد ایالات متحده هیچ حقی برای اداره آینده تنگه قائل نبود. در عوض، ایران را به عنوان تنها بازیگر غیر از عمان ضعیف معرفی کرد و حتی به ایران اجازه داد تا پس از ۶۰ روز از کشورها برای عبور امن هزینه دریافت کند. بنابراین، این یادداشت تفاهم شکستی را که ایالات متحده در ماه مارس متحمل شده بود، تدوین کرد، زمانی که ترامپ ظاهراً متوجه شد که یا نمی‌تواند یا نمی‌خواهد ریسک حملات بیشتر به تأسیسات انرژی در منطقه را بپذیرد. با نگاهی به گذشته، به نظر نمی‌رسد رهبران ایران باور داشته باشند که به این تفاهمنامه نیاز دارند. بنا به گزارش‌ها، آیت‌الله مجتبی خامنه‌ای رهبر معظم ایران، باید توسط رئیس جمهوری برای امضای آن متقاعد می‌شد. بی‌تفاوتی نسبی تهران قابل درک بود: امتیازات آمریکا نشان‌دهنده چنان استیصالی برای پایان دادن به جنگ بود که ایرانی‌ها به خوبی می‌توانستند انتظار داشته باشند آمریکا در نهایت، با یا بدون توافق، عقب‌نشینی کند. مسئولان ارشد ایران بلافاصله پس از شروع عبور نفتکش‌ها از سمت عمانی تنگه، در نقض آتش‌بس تردید نکردند. ترامپ ممکن است از میزان امتیازاتی که مذاکره‌کنندگانش در مورد کنترل تنگه داده بودند، کاملاً آگاه بوده باشد یا نباشد، اما از دیدگاه ایران، مسیر عمان تلاشی برای بازپس‌گیری آنچه ایالات متحده از دست داده بود، بود. برای مدتی، ایالات متحده و ایران درگیر حملات تلافی‌جویانه بودند که در اواسط ماه ژوئیه به حملات شدید آمریکا منجر شد. وقتی این حملات هیچ تأثیری نداشت، ترامپ در ۱۵ ژوئیه هشدار داد که ایالات متحده «تمام نیروگاه‌های آنها» و «تمام پل‌های آنها» را خراب خواهد کرد، مگر اینکه ایران مذاکره کند. با این حال، دوباره هیچ حمله‌ای صورت نگرفت. سپس جهان و ایرانیان یکی از دلایل اصلی را دریافتند: افشاگری‌هایی مبنی بر اینکه ذخایر مهمات حیاتی آمریکا به طرز خطرناکی پایین است و اینکه رئیس ستاد مشترک ارتش به دنبال یک «راه فرار» است، سیگنال روشنی در مورد مسیر آینده استراتژی آمریکا ارسال کرد. یک حمله بزرگ به ایران با تضعیف ایالات متحده در صورت اقدام احتمالی چین به تایوان یا حمله روسیه به یک عضو ناتو، منافع آمریکا را در جاهای دیگر تهدید می‌کند.

برتری ایران در نردبان تنش

کمبود موشک همچنین خطرات ناشی از یک حمله گسترده به زیرساخت‌های ایران را افزایش می‌دهد. ایالات متحده مجبور خواهد شد هواپیماهای بیشتری را در محدوده پدافند هوایی ایران اعزام کند و رهگیری‌های نسبتاً کمی برای محافظت از کشورهای خلیج فارس و پایگاه‌های منطقه‌ای خود در اختیار خواهد داشت. خطر تلفات آمریکایی‌ها و همچنین خطر برای زیرساخت‌های انرژی منطقه زیاد خواهد بود و هیچ چیز تضمین نمی‌کند که چنین حمله‌ای مؤثرتر از بمباران‌های پنج هفته‌ای اوایل امسال باشد.

اقدامات آمریکا آشکار کرده است که واشنگتن بیش از ایران از تشدید تنش‌ها می‌ترسد نه فقط برای الان، بلکه برای آینده. این موضوع محدودیت‌هایی را برای آنچه ایالات متحده حتی در سطوح پایین درگیری که می‌تواند انجام دهد، ایجاد می‌کند. از آنجا که هرگونه اقدام نظامی علیه ایران خطر ورود به نردبان تشدید تنشی را دارد که ایالات متحده نمی‌خواهد از آن بالا برود، حتی حملات تلافی‌جویانه نیز دیگر بخشی از استراتژی آمریکا به نظر نمی‌رسد. طبق گزارش‌ها، رئیس جمهوری به مشاوران خود گفته است که نمی‌خواهد دستور حملات بیشتری را صادر کند. ایرانی‌ها در این ماه به چندین کشتی امارات متحده عربی حمله کرده و حتی موشک‌های بالستیک به این کشور شلیک کرده‌اند، اما ایالات متحده از ماه ژوئیه تاکنون پاسخی نداده است؛ واقعیتی که بدون شک توسط امارات متحده عربی و سایر همسایگان ایران مشاهده شده است. با توجه به اکراه آشکار آمریکا برای شرکت در یک کارزار بزرگ دیگر، ایران دلیلی برای اندیشیدن به این دارد که از یک توافق چه چیزی می‌تواند به دست آورد که بدون آن به هیچ وجه به دست نخواهد آورد. مقامات ارشد ایرانی اکنون خواستار خروج نیروهای آمریکایی، لغو محاصره دریایی و همه تحریم‌ها، آزاد شدن دارایی‌های مسدود شده ایران و پرداخت غرامت جنگی هستند. عقل سلیم می‌گوید که ایرانی‌ها می‌دانند که این خواسته‌ها برای واشنگتن بی‌فایده است و بنابراین یا در حال ضربه زدن به ترامپ در شکست هستند، یا برای یک معامله بهتر تلاش می‌کنند، یا از موقعیت خود استفاده می‌کنند. بسیاری از ناظران هنوز بر این باورند که کنترل تنگه هرمز یک ابزار چانه‌زنی برای گرفتن امتیازات بیشتر از ایالات متحده یا بازگرداندن ترامپ به تفاهمنامه است. اما ما از همه اینها گذشته‌ایم. یک پیروز مجبور نیست به میز چانه‌زنی برگردد، مگر اینکه شرایط تسلیم را تعیین کند.

ایران اکنون این شرایط را تعیین کرده است. این شرایط ممکن است حداکثری به نظر برسند، اما تهران به سختی باید باور کند که دلیلی برای درخواست کمتر از این دارد. ایران ماه‌هاست روشن کرده است که کنترل تنگه قابل مذاکره نیست. این تصور که ایرانی‌ها نمی‌توانند تصمیم بگیرند و مدام مواضع خود را تغییر می‌دهند، که دائماً توسط دولت ترامپ و رسانه‌ها مطرح می‌شود، بی‌معنی است. رهبر معظم ایران در ماه آوریل اعلام کرد که ایران «چارچوب‌های قانونی و مدیریت جدیدی» برای تنگه اجرا خواهد کرد و «بیگانگانی که از هزاران کیلومتر دورتر می‌آیند» جایی در خلیج فارس «جز در قعرآب‌های آن» ندارند. او در روزی که به مناسبت شکست پرتغال از ایران در تنگه در سال ۱۶۲۲ برگزار شد، اعلام کرد که «به خواست و قدرت خدا، آینده روشن منطقه خلیج فارس، آینده‌ای بدون آمریکا خواهد بود.»

این ایده که ایران، پس از جان سالم به در بردن از حملات نظامی و تحریم‌ها، اکنون تنها در برابر تحریم‌ها تسلیم خواهد شد، خیالی باطل است. رهبری معظم، امنیت ملی ایران را متحول کرده و پیشکسوتان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را در مناصب ارشد منصوب کرده است. محسن رضایی، فرمانده سابق سپاه، اکنون ریاست شورای عالی امنیت ملی را بر عهده دارد و دیگر مقامات امنیتی نیز ارتقا یافته‌اند. ساختاری که از دل جنگ بیرون آمده، توسط مردانی در حال سازماندهی مجدد است که معتقدند ایران از تلاش آمریکایی-اسرائیلی برای نابودی آن جان سالم به در برده و این سرپیچی، نه سازش، باعث پیروزی شده است. اما این فقط یک پیروزی نیست. برای ایران، کنترل تنگه هرمز نه یک کالای لوکس است و نه یک ابزار چانه‌زنی. با توجه به این احتمال که در مقطعی از آینده، اسرائیل یا ایالات متحده دوباره حمله کنند، چه با توافق و چه بدون توافق، این تنگه قوی‌ترین و مطمئن‌ترین عامل بازدارنده ایران است. همچنین کلید بازکردن بسیاری از قید و بندهایی است که نظم جهانی تحت سلطه ایالات متحده در طول دهه‌ها بر ایران تحمیل کرده است و همچنین کلید لغو یک سیستم اقتصادی منطقه‌ای و جهانی است که برای حذف و فقیر کردن آن طراحی شده است.

تنگه هرمز به مثابه سلاح هسته ای

برخی در درون حاکمیت ایران ممکن است این تنگه را به عنوان یک ابزار چانه‌زنی در نظر بگیرند، اما آنها به دلایلی که درک آنها دشوار نیست، در این بحث برنده نیستند. سخنگوی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی دیدگاه اصلی را به صراحت بیان کرد: «برای ما، تنگه هرمز صرفاً یک آبراه اقتصادی نیست، بلکه یک جزء کلیدی از قدرت ژئوپلتیکی و استراتژیک ماست.»

ایران ماه‌هاست که سازوکارهای کنترل را ایجاد کرده و به مالکان کشتی و کشورها در مورد نحوه عملکرد این سیستم آموزش می‌دهد. ایران «نهاد مدیریت آبراه خلیج فارس» را ایجاد کرده و از شرکت‌های کشتیرانی خواسته است که در آن ثبت‌نام کنند، مجوز بگیرند، مسیرهای تعیین‌شده توسط ایران را دنبال کنند و هزینه بیمه و امنیت ارائه‌شده توسط ایران را بپردازند. ایران صرفاً ادعای حق دریافت عوارض ندارد. همچنین ادعای حق تصمیم‌گیری در مورد اینکه چه کسی می‌تواند عبور کند را دارد. این کشور پیشنهاد داده است که کشتی‌های مرتبط با دولت‌هایی که دشمن می‌داند، مانند ایالات متحده و اسرائیل، از این تنگه عبور نکنند و از کشورهایی که در حملات علیه آن شرکت داشته‌اند، غرامت خواسته است. ایران در حال تثبیت این اصل است که عبور از تنگه از این پس امتیازی خواهد بود که تهران می‌تواند اعطا کند، مشروط کند، به تأخیر بیندازد یا رد کند. سایر کشورها از قبل شروع به پذیرش این ترتیبات جدید کرده‌اند. هند، پاکستان، عراق، ترکیه، چین و دیگران به دنبال سازش بوده‌اند.

کنترل ایران بر تنگه هرمز ابزار قدرت مفیدتری نسبت به سلاح هسته‌ای است. سلاح هسته‌ای ممکن است مانع حمله شود، اما کنترل تنگه هرمز هر روز به ایران در برابر ده‌ها کشور، اهرم فشار می‌دهد. با این اهرم، ایران می‌تواند به دوستان پاداش دهد، دشمنان را مجازات کند، درآمد کسب کند، تحریم‌ها را کاهش دهد و دولت‌ها را وادار کند قبل از مخالفت با سیاست‌های ایران، دوباره فکر کنند. ایران می‌تواند همه این کارها را بدون شلیک حتی یک گلوله انجام دهد و در عین حال توانایی تهدید به خشونت در صورت لزوم را نیز حفظ کند. استراتژی تحریم‌ها که برای دهه‌ها در خدمت منزوی کردن ایران بود، بر همکاری بین‌المللی استوار بود. کشورهایی که به دسترسی به این تنگه وابسته هستند - به عنوان مثال، ژاپن و کره جنوبی - باید بین دسترسی به یک منبع انرژی قابل اعتماد و مشارکت در تحریم‌های مورد حمایت آمریکا یکی را انتخاب کنند. آیا آنها همبستگی با واشنگتن را به منافع اقتصادی خود ترجیح خواهند داد؟ در نظم جدیدی که ایران در حال ایجاد آن است، یک رژیم تحریم جهانی احتمالاً ناپایدار خواهد بود.

ایران احتمالاً حداقل برای چند سال کنترل خود بر جریان‌های انرژی را حفظ خواهد کرد. خوش‌بینانه‌ترین پیش‌بینی‌ها نشان می‌دهد که ایجاد خطوط لوله و مسیرهای صادراتی جایگزین که تنگه هرمز را دور می‌زنند، به همین مدت زمان نیاز خواهد داشت. اما جای تعجب است که آیا اینها اصلاً به نتیجه خواهند رسید یا خیر. خطوط لوله، بنادر و تأسیسات انرژی جدید به همان اندازه که تأسیسات قدیمی در برابر موشک‌ها و پهپادهای ایران آسیب‌پذیر بودند، آسیب‌پذیر خواهند بود. آیا ایران صرفاً نظاره‌گر خواهد بود در حالی که کشورهای همسایه در حال ساخت ابزارهایی برای فرار از کنترل آن هستند؟ کشورهای کوچکی که باید چنین مسیرهایی را بسازند و محافظت کنند، از برانگیختن خشم ایران هراس خواهند داشت و محافظت آمریکا ناکافی بوده است. ایران در حال حاضر در تلاش است تا عراق را با ارائه گذرگاه امن برای تانکرهای عراقی با شرایط ایران، از توسعه کریدورهای جایگزین صادرات نفت دور کند.

منبع: The Atlantic

کنترل ایران بر تنگه هرمز ابزار قدرت مفیدتری نسبت به سلاح هسته‌ای است. سلاح هسته‌ای ممکن است مانع حمله شود، اما کنترل تنگه هرمز هر روز به ایران در برابر ده‌ها کشور، اهرم فشار می‌دهد. ایران می‌تواند به دوستان پاداش دهد، دشمنان را مجازات کند، درآمد کسب کند و تحریم‌ها را کاهش دهد

یادداشت تفاهمی که ایالات متحده و ایران در ماه ژوئن امضا کردند، اگرچه برای حفظ آبروی ایالات متحده تا حد امکان تدوین شده بود، اما پیروزی آشکاری برای ایران بود. این یادداشت تفاهم شکستی را که ایالات متحده در ماه مارس متحمل شده بود، تدوین کرد

برش

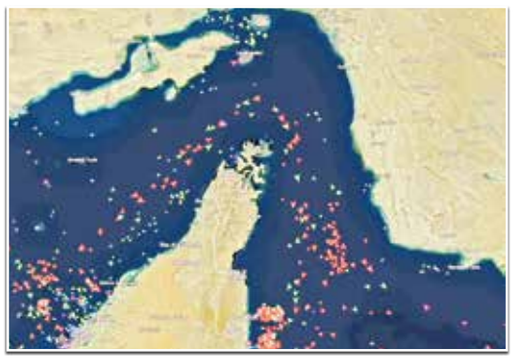

نظم جدید آغاز شده است

ترتیبات جدید منطقه‌ای آغاز شده است. حاکمان خلیج‌فارس که زمانی روی تضمین امنیتی آمریکا حساب می‌کردند، اکنون باید با قدرتی که ثابت کرد قادر به شکست دادن حامی آنهاست، صلح کنند. رد توافقنامه‌های ابراهیم مورد حمایت آمریکا و اسرائیل توسط عربستان سعودی و در عوض، امضای پیمان استراتژیک دفاعی با پاکستان و ترکیه، به شکل نظم آینده اشاره دارد. توافقنامه ابراهیم نشان‌دهنده تثبیت قدرت و نفوذ اسرائیل در منطقه و مهار بیشتر ایران بود. توافق سه جانبه ترکیه، عربستان و پاکستان کاملاً چیز دیگری است. نه پاکستان و نه ترکیه، ایران را تهدید بزرگی نمی‌دانند؛ پاکستان، مانند ایران، روابط نزدیکی با چین دارد؛ اسرائیل، ترکیه را تهدید منطقه‌ای دوم پس از ایران می‌داند. به جای یک نظم آمریکایی-اسرائیلی، این یک اتحاد کمتر خصمانه با ایران، کمتر دوستانه با اسرائیل و بیشتر مستقل از ایالات متحده خواهد بود. در همین حال، ایران آزاد خواهد بود تا برنامه هسته‌ای خود را بدون ترس از یک حمله بزرگ دیگر از سر بگیرد. این واقعیت به خودی خود موازنه منطقه‌ای را تغییر خواهد داد. سال گذشته، اسرائیل و ایالات متحده به مدت ۱۲ روز تأسیسات هسته‌ای ایران را بمباران کردند اما اکنون ایران قدرت یافته است تا از کنترل خود بر تنگه و تهدیدات علیه کشورهای همسایه و زیرساخت‌های انرژی آنها برای جلوگیری از هرگونه حمله‌ای در آینده قابل پیش‌بینی استفاده کند. ذخایر موشکی و رهگیرهای آمریکایی برای پر کردن مجدد به زمان زیادی نیاز خواهد داشت و ممکن است در سال‌های آینده در سایر نقاط جهان مورد نیاز باشد. ایران در عین حال با کمک روسیه و چین در حال مسلح شدن مجدد خواهد بود و به طور بالقوه ایالات متحده را در یک سال آینده در موقعیتی بدتر از امروز قرار خواهد داد. اثرات این امر بسیار فراتر از خاورمیانه خواهد رفت. متحدان آمریکا در آسیا و اروپا می‌توانند ببینند که یک جنگ نسبتاً کوتاه علیه یک قدرت منطقه‌ای، بخش زیادی از ذخایر سلاح‌های مورد نیاز آمریکا برای دفاع موشکی را مصرف کرده است. آنها می‌توانند ببینند که ایالات متحده جنگی را آغاز کرد که نتوانست آن را به پایان برساند، شرکای خود را در معرض تلافی قرار داد و سپس وقتی هزینه‌ها بسیار زیاد شد، آن را متوقف کرد. شاید نتوان نتیجه‌گیری‌های پکن در مورد تایوان و نتیجه‌گیری‌های مسکو در مورد اروپا را دانست. اما متحدان آمریکا ناگزیر این سؤال را خواهند پرسید که آیا واشنگتن سلاح، استقامت و اراده سیاسی لازم برای ادامه یک درگیری بزرگ دیگر را دارد یا خیر.

حاکمان خلیج‌فارس که زمانی روی تضمین امنیتی آمریکا حساب می‌کردند، اکنون باید با قدرتی که ثابت کرد قادر به شکست دادن حامی آنهاست، صلح کنند. به جای یک نظم آمریکایی- اسرائیلی، پیمان مکه یک ائتلاف کمترخصمانه با ایران، کمتر دوستانه با اسرائیل و بیشترمستقل از ایالات متحده خواهد بود

A History of the Modern Middle East

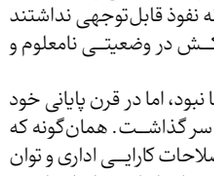

تاریخ خاورمیانه مدرن (۹۱)

ویلیام کلیولند
ترجمه: عسگر قهرمانپور

پایان نظم عثمانی در خاورمیانه

برای مردم عربی که در قلمروهای سلطنتی عثمانی زندگی می‌کردند، تجزیه امپراطوری بیش از پایان یک دولت خاص بود؛ این رخداد به معنای فروپاشی یک نظم سیاسی، اجتماعی بود که طی چهارصد سال، رفتار عمومی و مناسبات زندگی را شکل داده بود. حکومت عثمانی در مناطق مختلف استان‌های عربی با شدت‌های متفاوتی اعمال می‌شد. این انعطاف‌پذیری، جوهره نظام عثمانی بود:

در مناطقی که می‌توانست به‌طور مؤثر کنترل شود، حکومت مستقیم برقرار می‌کرد و در مناطق دورافتاده، رؤسای قبایل و امیران فئودال را به خودمختاری نسبی وامی‌داشت. حتی در مناطقی که تحت کنترل مستقیم دولت عثمانی بودند، مانند مراکز شهری شام بزرگ، والیان عثمانی قدرت خود را در همکاری با بزرگان محلی عرب اعمال می‌کردند.

این بزرگان در ازای همکاری با نمایندگان دولت مرکزی، تا حدی از قدرت محلی برخوردار بودند. علاوه بر این، حکومت عثمانی به تنوع مذهبی و فرهنگی گسترده استان‌های عربی نیز مدارا نشان می‌داد و آن را پذیرفته بود. اما دولت‌های جانشین پس از جنگ، ابتدا تحت کنترل اروپایی و سپس تحت حکومت‌های عربی مستقل، چنین انعطاف‌پذیری‌ای نداشتند.

آنها، در حالی که سعی می‌کردند آنچه را به‌عنوان «حکومت مدرن» می‌پنداشتند، پیاده کنند، تلاش داشتند کنترل متمرکز شدیدی بر قبایل و ساکنان شهری اعمال و یکنواختی فرهنگی معینی را به تمامی شهروندان تحمیل کنند.

این بدان معنا نیست که نظام عثمانی برتر بود؛ بلکه نشان می‌دهد که مردم سابق عثمانی اکنون در موقعیت جدید خود به‌عنوان شهروندان کشورهای ملت در حال ظهور، تحت فشارهای تازه‌ای قرار گرفته بودند و با واقعیت‌های پیچیده‌ای روبه‌رو می‌شدند که پیش‌تر تجربه نکرده بودند.

امپراطوری عثمانی برای رعایایش نه تنها امنیت و ثبات فراهم می‌کرد، بلکه حس تعلق به یک نظم جهانی بزرگ‌تر را نیز به آنان می‌بخشید. این نظم از یک سو توسط دودمان عثمانی و سلطان حاکم نمایندگی می‌شد و از سوی دیگر توسط نهادها و آیین‌های اسلامی که سلاطین عثمانی بشدت بر حفظ و استمرارشان تأکید داشتند.

مشروعیت امپراطوری در دیدگاه مردم تنها به دلیل توانایی‌اش در تأمین حکومت پایدار نبود، بلکه به اراده حکام برای تضمین برقراری عدالت بر پایه شریعت، احترام به جایگاه علما، حمایت از آموزش‌های دینی و پاسداری از شهرهای مقدس نیز وابسته بود.

به بیان دیگر، عثمانی نه تنها تجسم دستاوردهای گذشته اسلامی بود، بلکه با ادامه موجودیت و استقلال خود، این امید را می‌داد که یک دولت اسلامی خاص در میان قدرت‌های توسعه‌طلب اروپایی می‌تواند پایدار بماند. برای یک مسلمان عرب، چنین دولتی عرصه‌ای بود که می‌توانست در آن احساس آرامش و تعلق کند. با این حال، تا سال ۱۹۲۰، نه دولت عثمانی و نه نهادهای اسلامی آن دیگر در خاورمیانه نفوذ قابل‌توجهی نداشتند و رعایای سابق عرب و ترکش در وضعیتی نامعلوم و بلاتکلیف رها شده بودند.

سیستم عثمانی هرگز ایستا نبود، اما در قرن پایانی خود تحولات چشمگیری را پشت سر گذاشت. همان‌گونه که پیش‌تر دیده شد، جنبش اصلاحات کارایی اداری و توان نظامی امپراطوری را تقویت کرد، اما ماهیت اصلاحات به گونه‌ای بود که اجتناب‌ناپذیر، برخی پایه‌هایی را که نظم عثمانی بر آنها استوار بود، سست می‌کرد.

با وجود تغییرات نهادی و گسترش شورش‌های ملی‌گرایانه در بالکان، ساکنان عرب امپراطوری نه تنها تمایلی به فروپاشی آن نداشتند، بلکه هیچ چشم‌اندازی برای جایگزینی آن با یک سیستم دولتی عربی منطقه‌ای متصور نبودند.

همان‌طور که در فصل هشتم نشان داده شد، دکترین عربی‌گری پیش از جنگ ظهور کرده بود، اما این دکترین بیشتر خواست خودمختاری عرب‌ها در چارچوب امپراطوری عثمانی بود تا برنامه‌ای برای استقلال کامل سیاسی.

بنابراین، در آغاز جنگ، عثمان‌گرایی با پیوندهای اسلامی‌اش هنوز ایدئولوژی غالب در استان‌های عربی‌زبان بود و علیرغم سرکوب جمال پاشا و قیام شریف حسین، اکثریت عرب‌ها در طول جنگ وفاداری خود به عثمانی را حفظ کردند.

اما تا پایان جنگ در سال ۱۹۱۸، عثمان‌گرایی دیگر به مرحله‌ای رسیده بود که بی‌ربط و ناکافی جلوه می‌کرد. اکنون پرسش کلیدی این بود: چه نیروها یا هویت‌های سیاسی و فرهنگی می‌توانستند جایگزین این وفاداری شوند و خلأ ناشی از فروپاشی نظم عثمانی را پر کنند؟ برای مدتی به نظر می‌رسید که پادشاهی سوریه تحت رهبری فیصل، با گرایش پان‌عربی خود، می‌تواند خلأ ناشی از فروپاشی عثمانی را پر کند، اما این رویا به‌سرعت رنگ باخت. با اشغال دمشق توسط فرانسه و شکل‌گیری کشورهای منطقه‌ای جدید، نخبگان عرب به‌طور اجتناب‌ناپذیری مجبور شدند توجه خود را به تحولات داخلی این کشورها معطوف کنند.

پیش‌تر عرب‌ها خود را ساکن استان‌های عثمانی می‌دانستند، اما اکنون باید هویت‌های تازه‌ای می‌ساختند: عراقی، سوری یا فلسطینی شدن، تغییری بنیادی نسبت به هویت عثمانی گرایانه پیشین بود. با این حال، یک عنصر در خاورمیانه پس از عثمانی ثابت ماند: بسیاری از مقام‌های سیاسی برجسته در کشورهای تازه تأسیس، کسانی بودند که پیش‌تر در نظام عثمانی صاحب نفوذ و موقعیت بوده‌اند؛ چه بزرگان محلی و چه افسران و کارمندان سابق.

ادامه سلطه این نخبگان دوره عثمانی باعث شد برخی از الگوهای رفتاری و نگرش‌های اجتماعی به سبک عثمانی، حتی در دوران پس از جنگ، ادامه یابد.

پرسش اصلی این است که این الگوهای مستقر چگونه توانستند به خواسته‌ها و نیازهای ناشی از شرایط کاملاً جدید پاسخ دهند؛ موضوعی که در بخش بعدی این کتاب به تفصیل بررسی خواهد شد.